



Poststructuralism: The Transition from Authoritarianism

Farhad Badiei 

Ph.D. Student in Political Sciences,
Department of Political Sciences, Faculty of
Administrative Sciences and Economics,
University of Isfahan, Isfahan, Iran

Alireza Agha Hosseini *

Associate Professor, Department of Political
Sciences, Faculty of Administrative
Sciences and Economics, University of
Isfahan, Isfahan. Iran

Ali Ali Hosseini 

Associate Professor, Department of Political
Sciences, Faculty of Administrative
Sciences and Economics, University of
Isfahan, Isfahan, Iran

**Seyed Javad Imam
Jomehzadeh** 

Associate Professor, Department of Political
Sciences, Faculty of Administrative
Sciences and Economics, University of
Isfahan, Isfahan, Iran

Abstract

The analysis of authoritarianism in political systems, using theories presented in the field of philosophy of language, has been the main basis of this article. The main question of this article was: which components in poststructuralism can be used to start the process of passing authoritarianism and what will this transition look like from a poststructuralist point of view? In order to reach the answer, first by using the descriptive method of poststructuralism, of course, based on the views of Wittgenstein and Derrida, explanations are provided and an attempt has been made to determine the components inside it. After that, an attempt has been made to analyze authoritarianism in political systems by using the components of poststructuralism. After that, the transition from authoritarianism has been considered and an attempt has

* Corresponding Author: a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir

How to Cite: Eskandari, H., Eskandari, H. (2023). Poststructuralism: The Transition from Authoritarianism, *Hekmat va Falsafe*, 18(72), 55-90.


been made to provide explanations about how to transition from a poststructuralist point of view. In the end, there are explanations about the type of government that is closer to the characteristics of poststructuralism. The main result of this article is that there are features of poststructuralism that paying attention to them in the field of politics can be a way to overcome authoritarianism. The social nature of language, changeability, evolvability, decentralization, endless differences, and lack of semantic fixation are some of the characteristics.

Keywords: Structuralism, Poststructuralism, Authoritarianism, Language Games, Supplement.




پساختارگرایی: عبور از اقتدارگرایی

دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد،
 دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

فرهاد بدیعی 


دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه
 اصفهان، اصفهان، ایران

علیرضا آقا حسینی * 

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه
 اصفهان، اصفهان، ایران

علی علی حسینی 

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه
 اصفهان، اصفهان، ایران

سید جواد امام جمعه زاده 

چکیده

تحلیل اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی، با استفاده از نظریات ارائه‌شده در حوزه فلسفه زبان، مبنای اصلی این نوشتار بوده است. پرسش اصلی این نوشتار نیز این بوده که با استفاده از کدام مؤلفه‌ها در پساختارگرایی می‌توان فرایند عبور از اقتدارگرایی را آغاز نمود و اینکه با نگاه پساختارگرایانه اصولاً این عبور چگونه خواهد بود. برای رسیدن به پاسخ ابتدا با استفاده از روش توصیفی در مورد پساختارگرایی البته بر اساس دیدگاه‌های ویتگنشتاین و دریدا توضیحاتی ارائه‌شده و تلاش شده تا مؤلفه‌های درون آن مشخص گردد. بعد از آن تلاش شده تا با استفاده از مؤلفه‌های موجود در پساختارگرایی، اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی تحلیل شود. پس از آن عبور از اقتدارگرایی مدنظر بوده و تلاش شده با نگاه پساختارگرایانه در مورد چگونگی این عبور توضیحاتی ارائه شود. در پایان نیز در مورد نوع حکومتی که با ویژگی‌های پساختارگرایی نزدیکی بیشتری دارد، توضیحاتی آورده شده است. نتیجه اصلی این نوشتار این بوده که در پساختارگرایی ویژگی‌هایی وجود دارد که توجه به آن‌ها در حوزه سیاست، می‌تواند برای عبور از اقتدارگرایی راهگشا باشد. ماهیت اجتماعی زبان، تغییرپذیری، تکامل‌پذیری، مرکز زدایی، بی‌پایان بودن تفاوت‌ها و عدم تثبیت معنایی برخی از این ویژگی‌های هستند.

کلیدواژه‌ها: ساختارگرایی، پساساختارگرایی، اقتدارگرایی، بازی‌های زبانی، مکمل.



مقدمه

تحلیل اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی همواره از دغدغه‌های مهم متفکران حوزه دانش سیاسی بوده، هرکدام از زاویه نگاه خود به این موضوع پرداخته‌اند. برای مثال برخی به تحلیل‌های تاریخی علاقه‌مند بوده، ریشه‌های تاریخی این گونه از حکومت را بررسی نموده‌اند. برخی از دریچه اقتصاد به موضوع نگریسته، اقتدارگرایی در یک جامعه را به شیوه‌های مختلف تولید در همان جامعه مربوط دانسته‌اند. برخی به عوامل طبیعی توجه داشته، محیط طبیعی و عامل جغرافیایی را دلیل شکل‌گیری حکومت‌های اقتدارگرا دانسته‌اند. برخی نیز به گوناگونی‌های فرهنگی، قومی و مذهبی علاقه‌مند بوده، اقتدارگرایی را بر همین اساس تحلیل نموده‌اند. دریچه‌ها و زوایای مختلف دیگری نیز وجود دارد که نظریه‌پردازان بر آن اساس تحلیل‌های خود را ارائه داده‌اند، لکن به نظر می‌رسد، همچنان دریچه‌های کمتر گشوده شده‌ای وجود دارد که پرداختن به موضوع از زاویه آن‌ها، خالی از فایده نباشد. یکی از این دریچه‌ها فلسفه زبان یا به عبارت بهتر، تحلیل اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی بر اساس نظریات ارائه‌شده در حوزه فلسفه زبان است.

به‌طور کلی دیدگاه‌های ارائه‌شده در حوزه فلسفه زبان را می‌توان در دو رویکرد اصلی قرارداد: ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی. فرض اساسی در ساختارگرایی این است که در زبان ویژگی‌های و قواعد بنیادین محدودی وجود دارد که در همه زبان‌ها مشترک بوده و با شناخت آن‌ها می‌توان تمام کارکردهای نامحدود زبان را تبیین کرده، به درک و فهمی درست و قطعی در مواجهه با گفتارها و نوشتارهای گوناگون دست یافت. دستور زبان عمومی، دستور زبان زایشی، دستور زبان جهانی و... نمونه‌هایی از همین طرز فکر هستند.

از رنه دکارت^۱ که به دنبال اصول همگانی در زبان بود «زبان‌شناسی دکارتی شامل دستور عمومی، یعنی اصول همگانی ساختار زبان می‌شود. در این دستور زبان نکاتی وجود دارد که با همه زبان‌ها مطابقت می‌کند» (چامسکی، ۱۳۸۲: ۵۹). تا لوی استراس^۲ «لوی

۱. Rene Descartes

۲. Levi Strauss

استراس، تحلیل‌های خود در زبان‌شناسی را مبتنی بر این باور می‌سازد که در پس همه گونه‌گونی‌های سطحی که فرهنگ‌های مختلف جهان به نمایش می‌گذارند، انتظامات و الگوهای ژرف معینی وجود دارد که در پژوهش‌های ساختاری مکشوف می‌شوند. استراس از نخستین کسانی بود که اعتقاد داشت بینش‌های زبان‌شناسی ساختاری را می‌توان در مورد دیگر نظام‌های دلالتی به کار برد و قواعد زیربنایی آن‌ها را نیز روشن کرد» (نوریس، ۱۳۸۵: ۱۹). همگی به دنبال مشخص کردن همین قواعد بودند.

در پساساختارگرایی نگاه به موضوع به شکل اساسی تغییر کرده، تحلیل زبان به صورت کاملاً متفاوتی انجام می‌گیرد. در نگاه پساساختارگرایان درک زبان، کارکردهای بی‌پایان آن و درنهایت رسیدن به معنا، پیچیده‌تر از آن است که با چند قاعده جهان‌شمول انجام پذیرد. آن‌ها بر این عقیده‌اند که هیچ قاعده جهان‌شمولی برای زبان وجود ندارد و رسیدن به فهم قطعی و معنای دقیق نیز در مواجهه با متون گوناگون، امکان‌پذیر نخواهد بود.

زمانی که از پساساختارگرایی صحبت می‌شود نمی‌توان نقش برجسته دو تن از فیلسوفان بزرگ این حوزه یعنی لودویگ ویتگنشتاین^۱ و ژاک دریدا^۲ را نادیده گرفت که هر دو نیز با ایده وجود یک خاستگاه مشخص در زبان و همچنین ترسیم یک چارچوب ثابت برای تحلیل آن مخالفت کرده‌اند. «جا دارد بار دیگر بگوییم که هیچ خاستگاه مطلق برای معنا به‌طور کلی وجود ندارد» (دریدا، ۱۳۹۶: ۱۰۷). «شوق ما به تصمیم ممکن است حتی ما را وادار تا در جستجوی چارچوبی اصیل برای تصریح معنای عبارات باشیم. چارچوب اصیل درست به لحاظ آنکه به وجه کلی قابل اطلاق است، ممکن است از نظر ما چیزی اساسی را درباره معنا افاده نماید. به همین جهت ویتگنشتاین بررسی خود را ادامه می‌دهد تا نشان دهد که ایده چارچوب اصیل تا چه اندازه پوچ است» (مک کین، ۱۳۸۴: ۷۴).

تحلیل اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی و فرایند عبور از آن با استفاده از نظریات ارائه‌شده در حوزه پساساختارگایانه فلسفه زبان، هدف اصلی این نوشتار است. پرسش اصلی این نوشتار نیز این است که با استفاده از کدام مؤلفه‌ها در پساساختارگرایی می‌توان فرایند

۱. Ludwig Wittgenstein

۲. Jacques Derrida

عبور از اقتدارگرایی را آغاز نمود؟ و اینکه اصولاً با نگاه پاساختارگرایانه عبور از اقتدارگرایی به چه شکل خواهد بود؟ به همین منظور ابتدا با استفاده از روش توصیفی در مورد پاساختارگرایی و ویژگی‌های آن، البته بر اساس دیدگاه‌های ویتگنشتاین و دریدا، توضیحاتی ارائه خواهد شد. در مرحله بعد تلاش خواهد شد تا با مبنا قراردادن پاساختارگرایی و از دریچه آن، اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی تحلیل شود. پس از آن، پاسخ به این پرسش مدنظر خواهد بود که چگونه می‌توان با استفاده از مؤلفه‌های موجود در پاساختارگرایی، فرایند عبور از اقتدارگرایی را آغاز نمود؟ در پایان نیز در مورد گونه حکومتی که با ویژگی‌های پاساختارگرایی نزدیکی بیشتری دارد توضیحاتی آورده خواهد شد.

پیشینه

فیلیپ روزمان در مقاله‌ای به نام «پاساختارگرایی» پاساختارگرایی را واکنش به دیدگاه‌های سوسور و دیگر ساختارگرایان دانسته، همچنین بر نقش هایدگر در شکل‌گیری پاساختارگرایی تأکید نموده است. در این مقاله همچنین دیدگاه‌های دریدا و فوکو و تأثیر هر کدام بر پاساختارگرایی نیز شرح داده شده است.

جیمز ویلیامز در کتابی با نام «فهم پاساختارگرایی» ابتدا این سؤال را مطرح کرده که پاساختارگرایی چیست؟ نویسنده برای پاسخ به این سؤال به سراغ شرح دیدگاه‌های دریدا در کتاب درباره گراماتولوژی رفته و خلاصه‌ای از این کتاب ارائه نموده است. نکته قابل توجه دیگر در این کتاب پرداختن به مقوله تبارشناسی به‌ویژه در پژوهش‌های تاریخی و شرح دیدگاه‌های فوکو در این باره است.

عبدالرحمن عالم و مصطفی انصافی در مقاله‌ای با عنوان «بازشناسی گذار ساختارگرایی به پاساختارگرایی» ابتدا شرحی از ساختارگرایی و نحله‌های مختلف آن ارائه کرده‌اند، سپس به سراغ پاساختارگرایی رفته و تغییر هویت سوژه در آن را تحلیل نموده‌اند. در این مقاله همچنین تلاش شده برخی از ویژگی‌های پاساختارگرایی به‌ویژه بر اساس دیدگاه‌های بارت و دریدا بیان گردد.

حسن فتح‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «هنر بدون متافیزیک: خوانشی پساساختار‌گرایانه از هنر» به دنبال روشن کردن این مطلب است که در اندیشه پساساختار‌گرا چه بر سر هنر می‌آید. در باور نویسنده پساساختار‌گرایی هنر را از بند لوگوس رها کرده، لکن این رهایی موجب نسیت محض و بی‌معنایی مطلق در هنر نشده است.

محمد رضا تاجیک در مقاله‌ای بانام «پساساختار‌گرایی و روش» جایگاه روش و روش‌شناسی در پساساختار‌گرایی را مورد توجه قرار داده و با توضیح در مورد شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختار‌گرایی و پساساختار‌گرایی در زمینه روش، بر این مطلب تأکید کرده که گذار به پساساختار‌گرایی از علاقه پژوهشگران برای رسیدن به روش و نظریه واحد کاسته و روش‌شناسی‌های متعدد را جایگزین کرده است.

تفاوت این نوشتار با پژوهش‌های گفته‌شده در این است که در اینجا صرفاً شرح ساختار‌گرایی و پساساختار‌گرایی و بیان ویژگی‌های هر کدام مورد توجه نبوده و هدف اصلی تحلیل اقتدار‌گرایی در نظام‌های سیاسی از دریچه پساساختار‌گرایی و نیز استفاده از مؤلفه‌های موجود در پساساختار‌گرایی برای عبور از اقتدار‌گرایی خواهد بود.

پساساختار‌گرایی

قبل از آغاز بحث در مورد پساساختار‌گرایی، ذکر چند نکته درباره ساختار‌گرایی برای ادامه بحث مفید خواهد بود. اول اینکه دانش زبان‌شناسی به شکل عام و زبان‌شناسی ساختار‌گرا به شکل خاص، با نام زبان‌شناس برجسته سوئیسی، یعنی فردینان دو سوسور^۱ پیوند خورده و این سوسور بوده که نخستین بار برای زبان قاعده و قانونی مشخص تدوین کرده است. «کسی که توانست نخستین آرای منسجم درباره این دانش نوین را به دست دهد، زبان‌شناس سوئیسی فردینان دو سوسور بود» (صفوی، ۱۳۸۰: ۲۵). «در واقع ساختار‌گرایی ریشه در اندیشه‌های زبان‌شناس سوئیسی فردینان دو سوسور دارد که در کتابی که پس از مرگش منتشر شد، یعنی دوره زبان‌شناسی عمومی، اصول آن را بیان نموده است» (Ghosh, 2016: 59).

نکته بعدی اینکه دغدغه اصلی سوسور و دیگر متفکران ساختار‌گرا، کلیت بخشی

۱. Ferdinand de Saussure

است؛ یعنی پیدا کردن قواعد و قوانینی که در همهٔ زبان‌ها مشترک بوده و با استفاده از آن‌ها زبان و کارکردهای بی‌پایانش تبیین شده، معنا در دسترس قرار گیرد. سوسور وظیفه زبان‌شناسی را این‌گونه توصیف کرده است: «جستجو به دنبال نیروهایی که به شکلی دائمی و جهانی در تمامی زبان‌ها درگیرند و دستیابی به قوانینی کلی که تمامی پدیده‌های خاص را بتوانند تحت شمول خود قرار دهند» (سوسور، ۱۳۹۵: ۱۰).

بر مبنای همین کلیت بخشی، زبان‌شناسان تلاش کردند تا دستور زبان‌هایی تدوین کنند که دستور زبان زایشی و دستور زبان جهانی از معروف‌ترین آن‌ها هستند. «این دستور زبان زایشی خوانده می‌شود زیرا متشکل از مجموعه قواعدی معین برای زایش یا تولید تمام جملات درست‌زبان است. زبان مجموعه نامتناهی از جملات است باین‌حال تمام جملات زبان حاصل عملکرد شمار محدودی از قواعد هستند که می‌توان آن‌ها را در فهرست محدودی جای داد» (چپمن، ۱۳۸۴: ۱۸). «چامسکی^۱ به وجود شباهت‌ها و جهانی‌های زبانی اعتقاد داشت» (چپمن، ۱۳۸۴: ۲۸۱). «به این ترتیب حالت ذاتی آغازین، متشکل از اصول و پارامترهایی است که در تمام زبان‌ها وجود دارند و زبان‌آموزی را تسهیل می‌کنند. چامسکی مجموعه این اصول و پارامترها را دستور جهانی می‌نامد» (چپمن، ۱۳۸۴: ۲۸۸).

نکته آخر اینکه آن اصل اساسی و قاعده مرکزی که در اندیشه ساختارگرایان مشترک بوده و به وسیله آن می‌توان زبان و کارکردهایش را تبیین کرده به معنا دست‌یافت، تفاوت (Difference) نام دارد. این اصل برای نخستین بار توسط سوسور بیان گردید. «اگر تنها یک مضمون واحد وجود داشته باشد که کل عرصهٔ اندیشهٔ ساختارگرا را پوشش دهد، آن مضمون این اصل است که زبان شبکهٔ تفاوت بنیاد معنا است. اصلی که برای نخستین بار سوسور اعلام کرد» (نوریس، ۱۳۸۵: ۵۰). در واقع دستیابی به معنا تنها از طریق متفاوت بودن امکان‌پذیر است، خواه برای یک واژه (هم‌شکل گفتاری و هم‌شکل نوشتاری آن) خواه برای یک متن، خواه برای دیگر چیزها. «وقتی گفته می‌شود ارزش‌ها منطبق بر مفاهیم‌اند منظور این است که این‌ها منحصراً افتراقی‌اند... دقیق‌ترین ویژگی آن‌ها این است که چیزی هستند

۱. Noam Chomsky

که دیگران نیستند» (سوسور، ۱۳۹۵: ۱۶۸). «هرگز هیچ جزئی از اجزاء زبان نمی‌تواند در نهایت امر جز به خاطر تفاوتش با سایر واحدهای زبان مشخص شود» (سوسور، ۱۳۹۵: ۱۶۹).

پس از ذکر این نکات به سراغ پسااختارگرایی رفته، تلاش خواهد شد تا ویژگی‌های و مؤلفه‌های آن بر اساس دیدگاه‌های دو متفکر برجسته در این حوزه، یعنی لودویگ ویتگنشتاین و ژاک دریدا، مشخص گردد.

لودویگ ویتگنشتاین

پیش از صحبت کردن در مورد دیدگاه‌های ویتگنشتاین در حوزه پسااختارگرایی، بیان این نکته به نظر لازم می‌آید که در این نوشتار، آن بخشی از اندیشه ویتگنشتاین مدنظر است که به ویتگنشتاین متأخر معروف بوده و بیشتر مباحث مربوط به آن در آثاری که پس از مرگ او به چاپ رسیده، یعنی کتاب‌های آبی و قهوه‌ای^۱ و همچنین پژوهش‌های فلسفی^۲، مطرح شده‌اند. ذکر این نکته از این جهت حائز اهمیت است که این دیدگاه‌ها درست در نقطه مقابل دیدگاه‌های قبلی او در آثاری مانند تراکتاتوس^۳ و یادداشت‌ها^۴ هستند. ویتگنشتاین در آن دوران به نظریه تصویری زبان باور داشت و صدق و کذب گزاره‌های زبانی را بر مبنای همخوانی با واقعیت عینی و بیرونی مشخص می‌نمود که البته به دلیل اینکه در این نوشتار دیدگاه‌های ویتگنشتاین متأخر مدنظر خواهد بود، توضیح بیشتری در باب ویتگنشتاین متقدم ارائه نخواهد شد.

اولین و شاید مهم‌ترین فرض در اندیشه ویتگنشتاین این نکته است که واژگان و عبارات به خودی خود فاقد معنای مشخص هستند و راهی نیز وجود ندارد که به وسیله آن برای عبارات یا مفاهیم گوناگون یک تعریف مشخص و دقیق ارائه نمود. «ما به دقت نمی‌توانیم حدود

۱. The Blue and Brown Books

۲. Philosophical Investigations

۳. Tractatus Logico-Philosophicus

۴. Notebooks

مفاهیم و عباراتی را که به کار می‌بریم تعیین کنیم، نه از آن‌رو که تعریف واقعی آن‌ها را نمی‌دانیم، بلکه از آن‌رو که هیچ تعریف واقعی‌ای برای آن‌ها وجود ندارد. فرض اینکه باید چنین تعریفی در کار باشد مثل فرض این خواهد بود که کودکان هرگاه توپ‌بازی می‌کنند مطابق قواعدی دقیق بازی کنند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۶۹).

این فرض باعث به وجود آمدن یک پرسش اساسی می‌شود و آن این است که اگر واژگان و عبارات به خودی خود فاقد معنای مشخص هستند، پس چگونه می‌توان در جملات، عبارات و حتی گفتگوهای مختلف به معنا دست یافت؟ ویتگنشتاین در کتاب آبی به شکل مختصر به این پرسش پاسخ داده، لکن همین پاسخ، پایه و اساس شکل‌گیری مهم‌ترین نظریه ویتگنشتاین در فلسفه زبان شده که همان نظریه معروف بازی‌های زبانی^۱ است. ویتگنشتاین در کتاب آبی کاربرد را منشأ حیات یک نشانه می‌داند. «اگر بنا باشد بر چیزی که حیات نشانه است نامی بگذاریم باید بگوییم آن کاربرد نشانه است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۳۸). «معنای یک عبارت برای ما با کاربرد آن به وسیله ما مشخص می‌شود. معنا ملازم ذهنی بیان ما نیست» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

درواقع ویتگنشتاین بر این باور است که واژگان و عبارات گوناگون معنای ثابت و مشخصی ندارند و تنها در کاربرد است که به معنایی موقتی دست پیدا می‌کنند. همچنین به دلیل اینکه در زبان کاربردهای متفاوت و فراوانی وجود دارد، معنای عبارات نیز در کاربردهای گوناگون متفاوت بوده، هر کاربرد، معنای مختص به خودش را خواهد داشت. ویتگنشتاین، کاربرد در زبان را به مثابه یک بازی در نظر گرفته و نظریه معروف بازی‌های زبانی را بر همین اساس ارائه کرده است. درواقع هر کاربرد در زبان، به مثابه یک بازی است و چون کاربردها فراوان هستند، بازی‌ها نیز فراوان بوده، معنای عبارات در هر بازی متمایز از بازی‌های دیگر خواهد بود.

ویتگنشتاین خود در کتاب پژوهش‌های فلسفی بازی زبانی را این‌گونه تعریف می‌کند «کاربرد واژه‌ها در بازی‌های گوناگون و همچنین کل زبان، شامل زبان و اعمالی که در آن

بافته شده است را بازی زبانی خواهیم نامید. مفهوم اولیه‌ی زبان آن را به صورت مجموعه‌ای از نشانه‌ها تلقی می‌کند و در مقابل مفهوم بازی زبانی به جنبه‌ی کاربردی زبان توجه می‌کند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۳۳).

در مورد بازی‌های زبانی توجه به دو نکته اهمیت فراوانی دارد. اول اینکه ویتگنشتاین تأکید زیادی بر وجود کاربردهای متفاوت و فراوان در زبان دارد و بر همین اساس است که اعلام می‌کند، امکان تشخیص معنای صحیح از ناصحیح در عبارات وجود ندارد. در واقع اگر در زبان تنها یک کاربرد خاص وجود می‌داشت، بر اساس همان کاربرد، یک معنای ثابت، صحیح و قطعی شکل می‌گرفت، لکن وجود کاربردهای فراوان این امر را غیرممکن ساخته است. «بازی‌های زبانی متفاوت و فراوانی در زبان وجود دارد. ویتگنشتاین متأخر، معتقد بود که در زبان یک کاربرد خاص وجود ندارد که بر اساس آن معنای صحیح از ناصحیح مشخص گردد» (Jacquette, 2015: 20). نکته دوم این است که بازی‌های زبانی ایستا و ثابت نیستند و در طول زمان دچار تحول شده و تغییر می‌کنند «از طرف دیگر بازی زبانی با زمان تغییر می‌کند» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۹۲).

مسئله دیگر در اندیشه ویتگنشتاین مخالفت او با کلیت بخشی و این فرض است که می‌توان برای زبان قواعد و قوانینی کلی و جهانی ترسیم کرد. ویتگنشتاین علت اصلی جستجو برای یافتن این قواعد را علاقه برخی از متفکران به روش‌های اثباتی و علمی می‌دانست. به عقیده او در برخی از علوم مانند ریاضیات، امکان وجود قواعدی کلی و قابل تعمیم وجود دارد، لکن در حوزه فلسفه زبان و معناشناسی این گونه روش‌ها جز تاریکی و تباهی نتیجه دیگری نخواهند داشت. «طلب ما برای کلیت، خاستگاه اصلی دیگری دارد: دل‌مشغولی ما به روش علمی. منظور من روش تبیین پدیده‌های طبیعی با کم‌ترین تعداد ممکن قوانین است. مثلاً در ریاضیات، روش وحدت بخشیدن در بررسی مباحث گوناگون با استفاده از تعمیم است. فیلسوفان دائماً روش علم را مدنظر دارند و به‌طور مقاومت‌ناپذیری و سوسه‌پرش و پاسخ به سؤالات را به آن روش دارند. این تمایل منشأ واقعی متافیزیک است و فیلسوف را به تاریکی کامل می‌کشاند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۵۸).

مطلب مهم دیگر این است که حقیقت در بازی‌های زبانی گوناگون متفاوت است و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت تنها در روایت او وجود دارد یا اینکه حقیقت را با یقین کامل می‌داند «اینکه راجع به انسان بگوییم چیزی را می‌داند و لذا آنچه می‌گوید بی‌قید و شرط حقیقت است، به نظر من غلط می‌رسد. فقط تا بدان حد که بنیان پایداری برای بازی‌های زبانی اوست، حقیقت است. می‌خواهم بگویم چنین نیست که انسان در جاهایی حقیقت را با یقین کامل بداند، بلکه یقین کامل فقط به موضع و نگرش او بستگی دارد» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

نکته دیگر این است که از نظر ویتگنشتاین انسان‌ها در مواجهه با پدیده‌ها دریافت‌ها و برداشت‌های متفاوتی دارند. در واقع نمی‌توان انتظار داشت که افراد در مواجهه با یک پدیده یک چیز واحد را ببینند؛ زیرا واقعیت از نگاهی به نگاه دیگر متفاوت است. «واقعیت مثل روشنایی روز نیست که بر چیزها که گویی بی‌رنگ در تاریکی به سر می‌برند، تازه رنگ ببخشد» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۴: ۲۴).

مطلب بسیار مهم دیگر این است که در باور ویتگنشتاین زبان ماهیتی اجتماعی دارد و باید به صورتی باشد که افراد درون یک جامعه بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. ویتگنشتاین علت انزوای برخی از متفکران را در این می‌داند که گفته‌ها و نوشته‌های آنان به شکلی نیست که دیگران با آن ارتباط برقرار کنند «کاربرد اختصاصی زبان از نظر ویتگنشتاین کاربرد نیست و هرگز با کاربرد معمول و روزمره برابری نمی‌کند. آن متفکری تنها است که افکار و واژگانش در جامعه در نمی‌گیرد و به کار برده نمی‌شود و بی‌معنی می‌ماند. متفکر جدا از اجتماع چیزی جز نشانه‌های مرده در دست ندارد» (مک‌گین، ۱۳۸۴: ۱۷).

در مجموع شاید بتوان دیدگاه‌های ویتگنشتاین را در این نکات خلاصه نمود. اولین نکته نفی هرگونه تثبیت معنایی است. اینکه واژگان، عبارات و مفاهیم گوناگون هیچ معنای مشخص و ثابتی ندارند. نکته دوم اینکه رسیدن به معنا آن‌هم به صورت موقت، تنها از طریق کاربرد امکان‌پذیر است و چون کاربردهای فراوانی در زبان وجود دارد معنا نیز از کاربردی به کاربرد دیگر متفاوت خواهد بود. ویتگنشتاین هر کاربرد را به مثابه یک بازی در نظر گرفته

نظریه بازی‌های زبانی را بر همین اساس ارائه داده است. نکته سوم اینکه به دلیل وجود کاربردهای فراوان و متفاوت در زبان امکان تشخیص کاربرد صحیح از ناصحیح و یا معنای صحیح از ناصحیح وجود ندارد. نکته چهارم این است که بازی‌های زبانی ماهیتی ایستا ندارند و در طول زمان تغییر می‌کنند. نکته پنجم اینکه هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت را با یقین کامل می‌داند یا اینکه حقیقت فقط در روایت او وجود دارد. نکته ششم مخالفت با کلیت بخشی و این فرض است که می‌توان برای زبان قواعد و قوانینی کلی و جهانی ترسیم کرد. نکته هفتم اینکه واقعیت از نگاهی به نگاه دیگر متفاوت بوده افراد برداشت‌های متفاوتی از واقعیت دارند. نکته هشتم و آخر اینکه زبان ماهیتی اجتماعی دارد و باید به شکلی باشد که افراد یک جامعه بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند.

ژاک دریدا

با وجود اینکه از لحاظ زمانی رویکرد پساساختارگرا در تحلیل زبان، با اندیشه‌های ویتگشتاین آغاز شده، لکن پساساختارگرایی با نام فیلسوف الجزایری‌الاصل فرانسوی یعنی ژاک دریدا پیوندی ناگسستنی دارد. فلسفه زبان با دیدگاه‌های این متفکر برجسته دچار تحولی بنیادین شد و تمام انگاشت‌ها و باورهای مسلم در مورد زبان و معنا، با چالش‌های اساسی مواجه گردید. «دیدگاه‌های دریدا تمام انگاشت‌های مسلم ما در باب زبان، تجربه و امکانات ارتباط انسانی را به حال تعلیق درمی‌آورد» (نوریس، ۱۳۸۵: ۱۲). از پیوند قطعی و همیشگی میان دال و مدلول (دال به عنوان نشانه و مدلول به عنوان معنای آن) تا خوانش یک متن بر مبنای داشتن یک هویت ثابت، همگی از انگاشت‌های مسلمی است که در آراء دریدا دچار تحول شده‌اند. «از آن دم که امکان مدلول استعلایی را به پرسش کشیده و پی می‌بریم که هر مدلولی در موضع یک دال هم هست، تمایز میان دال و مدلول و از این رو فرض نشانه از اساس مسئله‌ساز می‌شود» (دریدا، ۱۳۸۱: ۳۸). «متن هیچ هویت ثابت و خاستگاه ثابتی ندارد. هر خوانشی از متن مقدمه‌ای برای خوانش بعدی است» (نوریس، ۱۳۸۵: ۱۴).

دریدا نیز مانند دیگر متفکران پساساختارگرا، مبانی اصلی ساختارگرایی از جمله وجود قواعدی بنیادین و جهانی در زبان و همچنین وجود معنایی قطعی برای عبارات را به چالش

کشیده، دریچه‌ای نو در تحلیل زبان گشوده است. «دریدا به همراه تئوریسین‌های دیگری مانند رولان بارت^۱ و میشل فوکو^۲، نقش محوری در شکل‌گیری و گسترش پساساختارگرایی داشته‌اند. آن‌ها ادعاهای ساختارگرایان مبنی بر وجود قواعد بنیادین و جهانی در زبان و رسیدن به تثبیت معنایی را رد کردند» (Deodato, 2010: 75). دریدا همچنین با رویکرد علمی و اثباتی در زبان‌شناسی مبارزه کرده، مبانی گمراه‌کننده آن را آشکار ساخته است. «دریدا با دیدگاهی مبارزه کرد که زبان‌شناسی را به‌عنوان یک علم مطرح کرده بود. دریدا ضمن آشکار کردن مفروضات اشتباه و گمراه‌کننده این دیدگاه بر این نکته تأکید کرده که ریشه‌های این رویکرد غلط به مبانی آواشناسی و واج‌شناسی بازمی‌گردد» (Bagiu, 2009:80).

اولین و شاید مهم‌ترین مطلب در اندیشه دریدا که تأکید فراوانی هم بر آن داشته، مخالفت او با هرگونه از مرکز‌گرایی است «اگر کسی به دنبال یک اندیشه مرکزی در کار دریدا بگردد آن اندیشه می‌تواند مرکز زدایی باشد. شاید در این بستر بسیار کلی است که می‌توان اهمیت پساساختارگرایی را درک کرد؛ یعنی از منظر یک مرکززدایی و با آغاز کردن از مرکز زدایی» (رویل، ۱۳۹۵: ۳۸).

مسئله دیگر برای دریدا از بین بردن فرض وجود یک رابطه قطعی و معتبر میان واژگان و عبارات با معنای آن‌ها است. اینکه یک واژه یا مفهوم تنها یک معنای درست دارد مخالف اندیشه دریدا است و از نظر او پیشرفت واقعی در تحلیل زبان زمانی اتفاق می‌افتد که این فرض از بین رفته باشد. «هر پیشرفت مفهومی‌ای به معنی دگرگون کردن، یا به عبارت دیگر از شکل انداختن رابطه‌ای رسمی و معتبر میان یک واژه یا یک مفهوم با آنچه فرد از هر جهت مایل است به صورت یک معنای تغییرناپذیر، یک کاربرد درست، دقیق یا متداول در نظر آورد است» (رویل، ۱۳۹۵: ۸۶). در مورد یک متن هم قضیه به همین صورت است و در نگاه او یک متن نیز دارای یک معنای ثابت نیست. «برخی از توانمندترین جستارهای دریدا به واسازی آن مفهومی از ساختار اختصاص یافته‌اند که در راستای بند آوردن بازی معنا در متن

۱. Roland Barthes

۲. Michel Foucault

و فروکاستن متن به یک محدوده تحت امر عمل می‌کند» (نوریس، ۱۳۸۵: ۱۶).

احتمالاً همین چند بند توضیح مختصر در مورد دیدگاه‌های دریدا کافی است تا این سؤال شکل بگیرد که در نگاه خود دریدا، معنا چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟ دریدا خود این پرسش را مطرح کرده و درباره آن توضیحاتی نیز آورده است، لکن در اینجا نیز مهم‌ترین مسئله نفی مرکز‌گرایی است. مرکزی که برای همه واژگان، عبارات و کارکردهای گوناگون زبان، تعیین تکلیف می‌کند. «من تلاش می‌کنم تا این پرسش را بنویسم: معنا چیست؟ بنابراین در چنین فضایی و تحت هدایت چنین پرسشی، ضروری است که نوشتار در واقع معنایی نداشته باشد. مخاطره بی‌معنایی را پذیرفتن، همان به راه انداختن یک بازی و نخست وارد شدن به بازی تفاوت^۱ است که از بدل شدن هر واژه، هر مفهوم و هر گزاره‌ای به امری خلاصه کننده و حاکم شونده جلوگیری کرده، حرکت متنی تفاوت‌ها را از گزند حضور خدا گونه یک مرکز حفظ می‌کند» (دریدا، ۱۳۸۱: ۳۰).

برای فهم بهتر دیدگاه‌های دریدا در حوزه معناشناسی و فلسفه زبان به نظر ضروری است که با برخی از اصطلاحات مخصوص دریدا بیشتر آشنا شویم. دریدا اصطلاحات منحصر به فرد نسبتاً زیادی دارد، اصطلاحاتی مانند رد^۲، مکمل^۳، فارماکون^۴، تفاوت و چندین اصطلاح دیگر که در این نوشتار حداقل نیاز به توضیح درباره دو اصطلاح وجود دارد، دو اصطلاح بسیار مهم و پرکاربرد یعنی تفاوت و مکمل.

برای فهم بهتر اصطلاح تفاوت ابتدا باید به نظریات سوسور، برجسته‌ترین زبان‌شناس ساختارگرا بازگشت. همان‌گونه که گفته شد در نگاه سوسور آن قاعده اصلی و مرکزی که باعث شکل‌گیری و تثبیت معنا می‌گردد تفاوت است؛ یعنی معنا بر اساس متفاوت بودن شکل می‌گیرد. ژاک دریدا ایده اولیه تفاوت را پذیرفته، لکن بر این نکته تأکید می‌کند که شکل‌گیری معنا در تفاوت به صورت لحظه‌ای است و امکان تثبیت معنا برای همیشه

۱. Differance

۲. Trace

۳. Supplement

۴. Pharmakon

(آن چنان که سوسور گفته بود) وجود ندارد. در واقع تفاوت‌ها بی‌کران و بی‌انتهاستند و به همین دلیل معانی نیز بدون پایان خواهند بود. یک مفهوم یا یک عبارت، در یک بافت یا در یک متن دارای یک معنای خاص بوده، همان عبارت یا مفهوم، در بافتی دیگر دارای معنایی دیگر خواهد بود. معنایی که ممکن است با معنای قبلی کاملاً متفاوت باشد.

برای نمونه مثال رنگ قهوه‌ای را می‌توان در نظر گرفت. به عقیده سوسور، فردی که چیزی از معنای رنگ‌ها نمی‌داند، بر اساس تفاوت رنگ قهوه‌ای با دیگر رنگ‌ها، معنای آن را یاد گرفته، معنای واژه قهوه‌ای برای همیشه در ذهن او باقی خواهد ماند. ولی ممکن است همان فرد شاهد مشاجره‌ای بین دو تن باشد که یکی به دیگری بگوید جلوی همه تو را قهوه‌ای خواهم کرد. در اینجا منظور دیگر آن رنگ قهوه‌ای نیست بلکه یک توهین رکیک است. شاید فردی با پوست تیره از جایی عبور کند و کسی باز از همین واژه قهوه‌ای برای خطاب قرار دادن او استفاده کند که باز در اینجا آن معنای اولیه مدنظر نبوده بلکه توهینی نژادپرستانه در کار است. کاربردهای دیگری نیز می‌توان در مورد رنگ قهوه‌ای آورد، لکن مسئله مهم در نظر داشتن این نکته است که معنای یک واژه از بافتی به بافت دیگر و از متنی به متن دیگر متفاوت بوده و امکان تثبیت معنا در مورد واژگان و عبارات وجود ندارد. در واقع معنا، همواره در حال به تعویق افتادن است و منتظر می‌ماند تا در یک کاربرد جدید یا در یک بافت جدید به صورت لحظه‌ای شکل گرفته، پس از آن باز هم در انتظار استفاده بعدی بوده تا معنای جدیدی به خود بگیرد.

«معنای اصطلاح تفاوت، میان دو فعل فرانسوی Differer (تفاوت داشتن) و deferrer (به تعویق انداختن) معلق می‌ماند. میان افعالی که هر دو در ایجاد تفاوت شرکت داشته، اما هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند معنای آن باشند. زبان متکی بر تفاوت است، زیرا همچنان که سوسور نشان داده در بردارنده ساختار تقابل‌های مجزایی است که اساس زبان را تشکیل می‌دهند. آنجا که دریدا دریچه تازه‌ای گشود، آنجا است که تفاوت در محاق تعویق می‌افتد. تفاوت متضمن این ایده است که معنا همواره با بازی دلالت به تعویق می‌افتد» (نوریس، ۱۳۸۵:

توجه به دو نکته در مورد تفاوت اهمیت زیادی دارد. اول اینکه تفاوت‌ها کم و محدود نیستند، بلکه بسیار فراوان هستند و مهم‌تر آنکه به مرور و بر اثر تغییرات در حال زیادتر شدن هم هستند. اصولاً تفاوت یعنی تولید مداوم تفاوت‌ها و این بدان معنا است که معنا نیز همواره در حال تولید مداوم است. «فعالیتی که ط در تفاوت به آن اشاره دارد به حرکتی مولد در بازی تفاوت‌ها رجوع می‌کند. تفاوت‌ها اثرات دگرگونی‌های اند و از این منظر، مضمون تفاوت با بن‌مایه‌های ایستا، هم‌زمانی و رده‌بندانه موجود در مفهوم ساختار ناسازگار است. تفاوت یعنی تولید مداوم تفاوت‌ها» (دریدا، ۱۳۸۱: ۴۷).

نکته دوم اینکه شکل‌گیری موقتی معنا در تفاوت تنها مختص واژگان و مفاهیم نیست، همه چیز در تفاوت معنا می‌یابد، از جمله خود سوژه یا انسان. انسان‌ها نیز مانند عبارات دارای یک معنا یا هویت ثابت و مشخص نیستند. آن‌ها نیز در محیط‌های مختلف و در شرایط گوناگون هویت‌های متفاوت و مختلفی پیدا می‌کنند. برای مثال یک فرد در محیط خانه و در تفاوت با دیگر اعضای خانواده معنای پدر یا همسر را پیدا می‌کند. همان فرد در محیط کارش مثلاً در دانشگاه بر اساس تفاوت با همکارانش هویت و معنای دیگری می‌یابد. زمانی که سرکلاس می‌رود بر اساس تفاوت با دانشجویانش هویت دیگری دارد و هنگامی که با دوستانش معاشرت می‌کند فرد کاملاً متفاوتی شده و هویت کاملاً متفاوتی پیدا می‌کند، همچنین در هر کدام از این محیط‌ها، فرد رفتار متفاوتی نیز دارد.

نکته جالب اینجا است که در باور دریدا، سوژه عامل و ایجادکننده تفاوت نیست، بلکه قضیه برعکس بوده، این خود سوژه است که در تفاوت شکل می‌گیرد. «هیچ سوژه‌ای نیست که عامل، مؤلف و مهارکننده تفاوت باشد. سوژگی همانند ابژگی پیامد تفاوت است، پیامدی که در نظام تفاوت نگاشته شده است» (دریدا، ۱۳۸۴: ۲۸۶). «پیش و بیرون از تفاوت هیچ حضوری در کار نیست» (دریدا، ۱۳۸۱: ۴۸).

در مورد اصطلاح مکمل مسئله اصلی تکامل‌پذیری همیشگی معنا است. در واقع معنای واژگان و عبارات همواره در حال تکمیل شدن بوده، این تکامل در استفاده‌ها و کاربردهای گوناگون اتفاق خواهد افتاد و چون کاربردهای آینده عبارات هنوز مشخص نیست، معنا نیز

هیچ‌گاه به شکل تکامل یافته حضور نخواهد داشت «دریدا طیفی از اصطلاحات را در جهت جلوگیری از بستار مفهومی به کار می‌گیرد، از جمله این اصطلاحات مکمل است که خود در گیربازی تکمیل همیشگی معناها است» (نوریس، ۱۳۸۵: ۶۲).

در مکمل در نظر داشتن این نکته بسیار مهم است که هر واژه یا عبارت، بخشی از یک مجموعه بزرگ‌تر بوده که در آن استفاده شده است. دریدا زمانی که در مورد مکمل صحبت می‌کند بر وجود سه نقطه (...) قبل و بعد از هر عبارت و حتی هر متن تأکید می‌کند و سه نقطه به این معنا است که عبارات چیزی را تکمیل کرده و در همان حال، در حال تکمیل شدن نیز هستند. «در مکمل مسئله سه نقطه مطرح است (...مکمل...). سه نقطه بر این واقعیت تأکید می‌کند که این متن، بخشی از یک متن بزرگ‌تر است و چیزی پیش از آن هست، چیزی که این متن آن را تکمیل می‌کند. همچنان که چیزی پس از آن که این متن باید با آن تکمیل شود» (رویل، ۱۳۹۵: ۸۴).

در مجموع دیدگاه‌های دریدا در حوزه فلسفه زبان را می‌توان در این نکات خلاصه نمود. اول مخالفت جدی او با هرگونه از مرکزگرایی است. دوم مخالفت دریدا با تثبیت معنایی و این فرض است که هر واژه یا عبارت معنایی دقیق و مشخص دارد. نکته سوم مسئله تفاوت و توجه به این نکته است که تفاوت‌ها بسیار زیاد بوده، همواره در حال زیادتر شدن هم هستند. نکته چهارم اینکه شکل‌گیری موقتی معنا در تفاوت مخصوص واژگان و عبارات نیست و خود انسان نیز در تفاوت هویت و معنا می‌یابد. نکته آخر هم مقوله مهم تکامل‌پذیری است.

پساساختارگرایی و تحلیل اقتدارگرایی

تحلیل اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی از دریچهٔ پاساساختارگرایی، بر اساس ویژگی‌های و مؤلفه‌های موجود در پاساساختارگرایی صورت خواهد پذیرفت. اولین مؤلفه مخالفت با کلیت بخشی است. در حوزه سیاست حکومت‌های اقتدارگرا در جهت مخالف این ویژگی حرکت کرده و به دنبال کلیت بخشی هستند. در واقع آن‌ها اجتماع را یکدست و یک‌شکل دیده و به تفاوت‌ها توجه نمی‌کنند. در این حکومت‌ها در همه زمینه‌ها یک نسخه واحد برای همه افراد

تجویز می‌شود و علت این امر آن است که اصولاً جامعه یک‌شکل و یکدست مطلوب حکومت اقتداگرا است. کلیت بخشی در این حکومت‌ها مظاهر زیادی دارد، یک نمونه سیستم آموزشی است. در کشورهای دارای حکومت اقتدارگرا از یک شیوه آموزش برای همه افراد یک جامعه استفاده می‌شود و به تفاوت‌های قومی، فرهنگی، دینی، زبانی و... توجه نمی‌شود و خروجی این سیستم آموزشی نیز تولید انسان‌های یکسان است. در قانون‌گذاری و موارد فراوان دیگر نیز به تفاوت‌های گفته‌شده توجه نشده، یک نسخه واحد برای همه تجویز می‌شود.

مؤلفه بعدی در پساساختارگرایی تأکید بر وجود کاربردها، روایت‌ها و بازی‌های زبانی متفاوت و فراوان در زبان است. لکن در شکل اقتدارگرایی حکومت در هر زمینه تنها یک بازی زبانی و یک روایت وجود دارد و این امر با دلیل انحصار وسایل ارتباط جمعی و رسانه در این حکومت‌ها است. در این حکومت‌ها اجازه ابراز وجود به روایت‌های دیگر داده نشده و همه روایت‌ها از طریق رسانه‌های حکومتی ارائه می‌گردد. حتی اگر در کشورهای دارای این گونه حکومت، رسانه‌های غیردولتی هم وجود داشته باشد مطالب گفته‌شده یا نوشته‌شده توسط آن‌ها باید از قبل به تأیید ادارات مربوط برسد.

مؤلفه دیگر مسئله حقیقت و مخالفت با وجود آن به شکل یگانه است. همچنان که گفته شد کسی نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت تنها در روایت او وجود دارد یا حتی حقیقت را با یقین کامل می‌داند. لکن در حکومت اقتدارگرا نه تنها به روایت‌های دیگر اجازه بروز داده نمی‌شود بلکه بارها تأکید می‌شود که حقیقت آن چیزی است که آن‌ها می‌گویند و هر صحبت دیگری یکسره تباهی و گمراهی است. مسئولان در این کشورها به گونه‌ای حرف می‌زنند که انگار حقیقت را با یقین کامل می‌دانند و به افراد تأکید می‌کنند که اگر به دنبال فلاح و رستگاری هستند باید پای در مسیری بگذارند که آن‌ها مشخص کرده‌اند.

مؤلفه دیگر در پساساختارگرایی این است که زبان و بازی‌های زبانی ماهیتی ایستا و ثابت ندارند و در طول زمان دچار تغییر می‌شوند؛ اما در ساحت سیاست دولت‌های اقتدارگرا چندان دچار تغییر نمی‌شوند. در حکومت اقتدارگرا به اقتضائات زمانی توجه نمی‌شود و

نهادها ادارات و سازمان‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که با گذشته (بیست، سی یا پنجاه سال قبل) چندان تفاوتی ندارد. این حکومت‌ها در مواجهه با مشکلات و حتی بحران‌ها نیز از روش‌های قدیمی استفاده می‌کنند. شیوه صحبت کردن مسئولان در این کشورها با مردم نیز دچار تغییر نشده مانند پنجاه یا هفتادسال پیش با مردم صحبت کرده، منطق و استدلال جدید ارائه نمی‌دهند.

مؤلفه دیگر به برداشت از واقعیت مربوط است و اینکه واقعیت از نگاهی به نگاه دیگر متفاوت بوده، افراد برداشت‌های متفاوتی از واقعیت دارند؛ اما در حکومت‌های اقتدارگرا به این نکته توجه نشده عباراتی مانند «صحنه کاملاً روشن است، واقعیت مشخص است، فضا روشن و بدون ابهام است» زیاد شنیده می‌شود. در واقع این حکومت‌ها از همه انتظار دارند که با یک نگاه به مقولات مختلف بنگرند و همه یک چیز را ببینند و واقعیت برای همه یکسان باشد.

مؤلفه بعدی ماهیت اجتماعی زبان و بازی‌های زبانی است. اینکه زبان و بازی‌های زبانی باید ماهیتی اجتماعی داشته باشند و افراد درون یک جامعه باید بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. لکن در حکومت‌های اقتدارگرا به این مطلب توجهی نشده، مسئولان به شکلی با مردم حرف می‌زنند که مردم با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند و اصولاً خیلی از آن صحبت‌ها را نمی‌فهمند.

مؤلفه دیگر تکامل‌پذیری است. اینکه معنا همواره در حال تکمیل شدن بوده و هیچ‌گاه به صورت تکامل یافته حضور ندارد. در دولت اقتدارگرا عکس این مطلب صادق بوده و این حکومت‌ها خود را کامل و بدون عیب و نقص می‌دانند و اصولاً نیازی به اصلاح و تکامل در کارکردهای مختلف حکومت احساس نمی‌کنند.

مؤلفه بعدی در پاساساختارگرایی که در تحلیل اقتدارگرایی اهمیت بسیار زیادی دارد مخالفت با هرگونه از مرکزگرایی است. حکومت‌های اقتدارگرا بیش از هر شکل دیگری از حکومت مرکزگرا بوده و شاید بیش از همه با این ویژگی شناخته می‌شوند یعنی تمرکز همه منابع قدرت در یک مرکز یا در دستان یک یا چند فرد خاص «تاریخ انباشته از رژیم‌هایی

است که در آن‌ها قدرت عمده در دست یک فرد یا گروهی کوچک از افراد متمرکز گردیده است، قدرتی که نامحدود بوده و استفاده از آن اغلب به شیوه‌ای مستبدانه است. این رژیم‌ها با تعابیر مختلفی همچون جباریت، حکومت مطلقه، دیکتاتوری و اخیراً اقتدارگرا توصیف گردیده‌اند» (راش، ۱۳۹۰: ۷۹). در حکومت‌های اقتدارگرا همواره یک مرکز وجود دارد که همه تصمیمات در آنجا گرفته شده، برای همه بخش‌ها به واسطه آن مرکز تعیین تکلیف می‌شود. در نظام‌های سیاسی تک ساخت هیچ فرد، نهاد یا بخشی، اجازه تصمیم‌گیری مستقل نداشته، تنها می‌تواند مجری تصمیمات، آن‌هم بر طبق دستورالعمل‌های ارائه شده از سوی مرکز باشد. «در حکومت تک ساخت، یک حکومت مرکزی با اقتدار کامل وجود دارد. برای راحتی در مدیریت ممکن است کشور به چند واحد (استان، ناحیه، بخش) تقسیم شده باشد، اما موجودیت و نیز اختیارات آن‌ها به اراده و خواست مرکز وابسته است. مرکز هر زمان که بخواهد می‌تواند این واحدها را از بین ببرد یا بنا به صلاحدید خود واحدهای جدیدی به جای آن‌ها ایجاد کند. به عقیده ویلویی^۱، در شکل تک ساخت حکومت همه اختیارات در وهله نخست به یک حکومت مرکزی واگذار شده است و این حکومت آزادی کامل دارد بنا به صلاحدید خود آن اختیارات را در کشور توزیع کند. به گفته استرانگ^۲، دولت تک ساخت دارای یک حکومت مرکزی سازمان یافته است، همه اختیارات ناحیه‌های گوناگون یک کشور تحت اداره حکومت مرکزی است و قدرت مرکزی بی آنکه به طور قانونی محدود شده باشد در سراسر کشور برتری دارد. تحلیل این تعریف‌ها نشان می‌دهد که در حکومت تک ساخت، حکومت مرکزی دارای اختیارات کامل است» (عالم، ۱۳۸۹: ۳۳۵).

مؤلفه بعدی در تحلیل اقتدارگرایی عدم تثبیت معنایی است. اینکه واژگان و عبارات فاقد یک معنای دقیق و مشخص هستند و در کاربردها و بافت‌های مختلف معانی متفاوتی به خود می‌گیرند. در نظام‌های اقتدارگرا مسئله کاملاً برعکس بوده و برای همه چیز یک معنای مشخص و قطعی وجود دارد. از حکومت مطلوب گرفته تا حاکمان مطلوب، از انسان مطلوب

۱. Willoughby

۲. Strong

گرفته تا زندگی مطلوب، از سینمای مطلوب گفته تا شعر، داستان، رمان و به طور کلی هنر مطلوب. در حکومت اقتدارگرا برای همه جنبه‌های زندگی یک معنای مشخص، ثابت و قطعی وجود دارد و هیچ کس نیز اجازه چون و چرا درباره این معانی را نداشته، همه باید آن معانی را بپذیرند.

عبور از اقتدارگرایی

پس از تحلیل اقتدارگرایی در نظام‌های سیاسی از دریچهٔ پاساساختارگرایی، همچنان پاسخ به این سؤال باقی مانده که چگونه می‌توان با استفاده از مؤلفه‌های موجود در پاساساختارگرایی، فرایند عبور از اقتدارگرایی را آغاز نمود؟

مخالفت با کلیت بخشی و تعمیم یک قاعده به همه می‌تواند نخستین گام باشد. برای عبور از اقتدارگرایی لازم است به این نکته توجه شود که انسان‌ها یکسان و همانند نیستند و نمی‌توان یک نسخه واحد برای همه آن‌ها در حوزه‌های مختلف در نظر گرفت. انسان‌ها دارای علایق سلیق و ویژگی‌های متفاوتی هستند و این مطلب باید در حوزه‌های مختلف حکومت از قانون‌گذاری و نگارش بخشنامه و آیین‌نامه گرفته تا شیوه‌های تربیتی و آموزشی به آن توجه شود. همچنان که ویتگنشتاین گفته فرض وجود یک ماهیت جامع که همه موارد را بتواند پوشش دهد یک توهم است «گرایش به تعمیم ظاهراً توجیه محکمی دارد. ظاهراً موجه است که نتیجه گرفته شود اگر یک گزاره‌ای تصویر است پس باید همه گزاره‌ها تصویر باشد، چون آن‌ها باید ماهیت یکسانی داشته باشند. علت این امر این است که ما دچار این توهم هستیم که امر برتر در تحقیق، امر اساسی در تحقیق این است که یک ماهیت جامع را به چنگ آورد» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۴: ۱۲۳).

توجه به مؤلفه دیگر پاساساختارگرایی یعنی وجود روایت‌ها و کاربردهای فراوان در زبان هم در این زمینه راهگشا است. همچنان که گفته شد در حکومت‌های اقتدارگرا تنها یک روایت در مورد مسائل مختلف وجود دارد و این به دلیل انحصار وسایل ارتباط جمعی و رسانه است. بدیهی است که برای عبور از اقتدارگرایی باید این انحصار شکسته شود تا جریان آزاد اطلاعات در جامعه جریان یابد. تا صاحبان دیدگاه‌های متفاوت بتوانند نظراتشان

را بیان کنند. تا همه چیز در معرض دید مردم قرار گرفته، روایت‌ها گزینشی بیان نشوند. برای عبور از اقتدارگرایی همچنین ضروری است که به این نکته توجه شود که حقیقت در اختیار هیچ کس نیست. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت را با یقین کامل می‌داند و یا اینکه حقیقت تنها در روایت او وجود دارد. همچنان که گفته شد در اقتدارگرایی تنها یک روایت حقیقی در زمینه‌های مختلف وجود دارد که رسمی است و توسط حکومت ایجاد می‌شود. فوکو نظر جالبی در مورد ایجاد حقیقت توسط حکومت دارد. «هیچ چیز خطرناک‌تر از نظامی سیاسی نیست که ادعای وضع کردن حقیقت را دارد» (فوکو، ۱۳۷۹: ۲۱۲).

مؤلفه دیگر در پسااختارگرایی که توجه به آن برای عبور از اقتدارگرایی لازم است، این است که زبان و بازی‌های زبانی ماهیتی ایستا نداشته و در طول زمان تغییر می‌کنند. به این جمله بی‌نظیر از دریدا دقت کنید «فردی که ساختن زبان ثابت و تغییرناپذیری را به خود نسبت می‌دهد که آیندگان باید آن را به همان‌گونه که هست بپذیرند، همچون مرغی است که بر روی تخم اردک نشسته باشد» (دریدا، ۱۳۹۶: ۶۷). در واقع توجه به زمان و اقتضانات آن مقوله مهمی است که همواره باید مدنظر باشد. اینکه حکومت و نهادها، سازمان‌ها و ادارات درون آن بتوانند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند و از روش‌های جدید برای اداره کشور استفاده کنند و در مواجهه با مشکلات و بحران‌ها نیز از شیوه‌های جدیدی برای حل مسئله استفاده کنند، مطلب مهمی است که همواره باید مورد توجه قرار گیرد. تغییر در طول زمان تنها به روش‌های اداره جامعه محدود نبوده و شیوه سخن گفتن مسئولان یک جامعه نیز باید در طول زمان تغییر کرده، شیوه بیست یا پنجاه سال قبل با مردم صحبت نکنند. مؤلفه بعدی مقوله مهم تکامل‌پذیری است. در ساحت سیاست نیز حکومت‌ها باید فرض بی‌عیب و نقص بودن حکومتشان را کنار گذاشته به دنبال تکامل آن باشند. همچنان که در مؤلفه قبلی گفته شد، حکومت و نهادهای درون آن باید در طی زمان تغییر کرده و از روش‌های جدیدی برای اداره جامعه استفاده کنند. لکن برای عبور از اقتدارگرایی تغییر تنها کافی نبوده و این تغییرات باید به شکلی باشد که به تکامل یک حکومت و تمامی نهادها و

سازمان‌های درون آن و درنهایت یک جامعه کمک رساند. همچنین این تکامل بخشی باید برای همیشه ادامه داشته باشد.

مقوله بعدی به برداشت‌های متفاوت از واقعیت مربوط است. برای عبور از اقتدارگرایی ضروری است که تفاوت نگاه‌ها، نگرش‌ها و برداشت‌ها پذیرفت شده و حکومت برای همه نگاه‌ها احترام قائل شود. هیچ‌گاه نباید از همه انتظار داشت که با یک نگاه یا به یک شیوه به پدیده‌ها بنگرند یا یک برداشت واحد از واقعیت‌های مختلف درون یک جامعه داشته باشند. انسان‌ها برداشت‌های مختلفی از یک پدیده واحد دارند و باید بتوانند آزادانه برداشتشان را اعلام نمایند.

مؤلفه بعدی به ماهیت اجتماعی زبان و کاربردهای درون آن مربوط بوده و تأکید بر این مطلب است که روایت‌ها و بازی‌های مختلف در زبان باید به گونه‌ای باشد که دیگران بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. در حوزه سیاست و برای عبور از اقتدارگرایی نیز مسئولان یک کشور باید به شکلی با مردم صحبت کنند که مردم با آن ارتباط برقرار کرده، بتوانند آن صحبت‌ها را بفهمند. در واقع باید به زبان مردم با مردم حرف زد. نکته دیگر این است که مسئولان نباید به شکل یک‌طرفه و از موضع بالاتر با مردم صحبت کنند و از مردم انتظار داشته باشند که آن صحبت‌ها را بپذیرند. صحبت با مردم باید از موضع برابر صورت گیرد. منطق درون صحبت‌ها نیز باید به گونه‌ای باشد که حالت اقناع‌کننده داشته باشد تا مردم آن را بپذیرند. اگر این اتفاق نیفتد تنها مسئولان اند که روزه‌روز منزوی‌تر خواهند شد. به نظر می‌رسد اگر در قطعه‌ای که در بخش ویتگنشتاین برای ماهیت اجتماعی زبان آمد به جای متفکر از واژه سیاستمدار استفاده شود، آن قطعه همان‌قدر تأثیرگذار باشد «کاربرد اختصاصی زبان از نظر ویتگنشتاین کاربرد نیست و هرگز با کاربرد معمول و روزمره برابری نمی‌کند. آن سیاستمداری تنها است که افکار و واژگانش در جامعه در نمی‌گیرد و به کاربرده نمی‌شود و بی‌معنی می‌ماند. سیاستمدار جدا از اجتماع چیزی جز نشانه‌های مرده در دست ندارد».

مؤلفه بعدی مرکز زدایی است. مرکز‌گرایی و تمرکز قدرت احتمالاً مهم‌ترین مانع در

مسیر عبور از اقتدارگرایی است. رولان بارت در کتاب امپراتوری نشانه‌ها، زمانی که دارد در مورد یک خانه ژاپنی (خانه شیکیدای^۲) صحبت می‌کند، به زیباترین شکل یک فضای مرکززدایی شده را برای ما توصیف نموده است. «در خانه ژاپنی هیچ مکانی نیست که کمترین مالکیتی را نشان بدهد. نه نشیمنگاهی، نه تختی، نه میزی که بر آن اساس فرد بتواند خود را به سوژه یا ارباب یک فضا بدل کند. هیچ مرکزی در کار نیست. فضای تمرکز باخته به همین ترتیب واژگون پذیر نیز هست. شما می‌توانید کریدور شیکیدای را زیرورو کنید، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، جز واژگونی بدون پیامدی از بالا و پائین، از چپ و راست.» (بارت، ۱۳۸۴: ۱۵۸).

یک جامعه مرکززدایی شده نیز باید به همین شکل باشد؛ یعنی اگر زیر و رو شود یا بزرگ‌ترین حوادث و بحران‌ها در آن رخ دهد، هیچ پیامدی برای آن جامعه نداشته باشد. لکن تمرکز قدرت در نظام‌های اقتدارگرا به حدی بالا است که گاهی تنها با تغییر یک فرد، کل نظام سیاسی دچار فروپاشی می‌شود. برای عبور از اقتدارگرایی به جای تمرکز قدرت، تکثر و توزیع قدرت و منابع آن مفید خواهد بود. نباید همه قدرت در یک مرکز جمع شود و استفاده از آن به صورت انحصاری در اختیار یک یا چند فرد، یک نهاد، یک سازمان و یا یک حزب واحد باشد. هیچ دلیلی وجود ندارد که همه تصمیمات در یک کشور در یک مرکز خاص اتخاذ شود. به نظر لازم است که نهادهای گوناگونی برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل مختلف ایجاد گردد. همچنین هیچ ضرورتی ندارد که حتی کوچک‌ترین مسائل مربوط به یک بخش یا یک روستا، در مرکز گرفته شود، بلکه می‌توان تصمیم‌گیری در مورد مسائل گوناگون یک شهر، یک بخش یا یک روستا را در داخل همان مکان انجام داد.

مؤلفه پایانی عدم تثبیت معنایی است. همچنان که گفته شد در حکومت‌های اقتدارگرا تثبیت معنایی وجود داشته برای همه چیز، از حکومت مطلوب گرفته تا سبک زندگی یک معنای مشخص و قطعی وجود دارد. لکن برای عبور از اقتدارگرایی لازم است که این شیوه تغییر کند. زمانی که برای همه چیز از قبل یک معنای قطعی و درست وجود داشته باشد دیگر

۱. Empire of signs

۲. Shikidai

جایی برای تفکر یا بحث و گفتگو در مورد مسائل مختلف باقی نمی‌ماند و دلیلی برای نقد هم وجود نخواهد داشت. لکن از نگاه پاساساختارگرایانه تثبیت معنایی هرگز اتفاق نیفتاده، همواره راه برای بحث و گفتگو در زمینه‌های مختلف باز است. برای مثال زمانی که از حکومت مطلوب بحث می‌شود به این نکته توجه می‌شود که انسان‌ها دارای تفاوت‌های قومی، زبانی، فرهنگی و دینی فراوانی هستند و در شرایط زمانی و مکانی متفاوت نیاز به حکومت‌های متفاوتی نیز دارند و هرگز یک مدل از حکومت برای همه تجویز نمی‌گردد. در موارد دیگر مانند سبک زندگی مطلوب یا انسان مطلوب هم وضع به همین شکل است. نمی‌توان همه را وادار یا حتی تشویق کرد تا به یک شیوه زندگی کنند. همان‌گونه که در مبحث تفاوت آمد، انسان‌ها در تفاوت‌ها هویت و معنا می‌یابند نه در یکسانی و شباهت. انسان‌ها دارای علایق و سلائیق گوناگونی هستند و باید بتوانند بر طبق سلیقه خودشان زندگی کنند و به سلیقه آن‌ها احترام نیز گذاشته شود. در مورد مقولات فرهنگی و هنری نیز وضعیت به همین شکل است. در آنجا نیز نمی‌توان یک معنای مشخص و قطعی برای عباراتی مثل سینمای مطلوب یا داستان مطلوب یا موسیقی مطلوب قرار داد. در آنجا نیز بر مبنای علایق و سلائیق متفاوت، تولیدات متفاوت مورد نیاز است. افراد باید بتوانند فیلم موردعلاقه‌شان را ببینند یا موسیقی دلخواهشان را گوش کنند و کتابی را بخوانند که خودشان می‌پسندند.

حکومت نزدیک به پاساساختارگرایی

در بخش پایانی شاید پاسخ به یک پرسش خالی از فایده نباشد و آن اینکه به شکل مشخص چه نوع حکومتی با مبانی پاساساختارگرایی همخوانی بیشتری دارد؟ دریدا به این پرسش پاسخ داده و از دمکراسی نام برده است، لکن آیا دموکراسی‌ای که دریدا از آن صحبت می‌کند، همان دمکراسی است که امروزه در برخی از کشورها برقرار است؟ پاسخ دریدا به این سؤال به وضوح منفی است. از نظر او دمکراسی همواره در راه بوده و هیچ‌گاه از راه نمی‌رسد. «کار دریدا تحت تأثیر تعهدی پرشور به آنچه دمکراسی که خواهد آمد می‌نامد، به پیش می‌رود. به‌رغم حرف‌های کلیشه‌ای سیاستمداران، دمکراسی همواره یک وعده است. نقطه‌ای که در آن دمکراسی نهایتاً به‌طور کامل از راه برسد، هرگز وجود ندارد» (رویل، ۱۳۹۵: ۸۰، ۷۹).

در باور دریدا، همواره یک فاصله بین دمکراسی به شکل عینی و شکل آرمانی آن، وجود دارد و این فاصله هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. به همین دلیل است که از نظر دریدا همه دولت‌ها در استقرار دمکراسی با شکست مواجه شده‌اند. «دولت‌ها از گذشته تاکنون، در استقرار دمکراسی با شکست مواجه شده‌اند، زیرا همواره بین آنچه در واقعیت اتفاق افتاده و شکل آرمانی دمکراسی، یک فاصله وجود دارد» (Derrida, 2006: 80).

اما چرا دمکراسی همواره در راه بوده، هیچ‌گاه به صورت عینی استقرار نمی‌یابد؟ پاسخ این پرسش در یکی از مهم‌ترین اصطلاحات دریدا، یعنی مکمل نهفته است. دمکراسی مانند بقیه مقولات، تکامل‌پذیر بوده، همواره در حال تکمیل شدن است، به همین خاطر باید به شکل همیشگی در انتظار آیند بماند. «آنچه در مورد مفهوم دمکراسی تاکنون به ما رسیده، آن را شکلی از حکومت می‌داند که در آن امکان رقابت، مبارزه و انتقاد تا حد زیادی وجود دارد. لکن دمکراسی نام گونه‌ای از حکومت است که پیش‌فرض آن تکامل‌پذیری مداوم است» (Derrida, 2003: 121).

درست است که دمکراسی همواره در راه بوده و هیچ‌گاه به شکل تکامل‌یافته ظهور نمی‌کند، لکن این بدان معنی نیست که دست روی دست بگذاریم و همیشه منتظر آینده بمانیم. در باور دریدا انسان‌ها وظایفی نسبت به دمکراسی دارند که باید آن را انجام دهند. «دمکراسی آینده یک قول است و قول باقی می‌ماند، اما ما نباید برای وقوع دمکراسی در آینده به انتظار بنشینیم، بلکه باید آنچه اینجا و اکنون برای دمکراسی باید انجام داد، انجام دهیم» (دریدا، ۱۹۹۷. به نقل از شاقول و مرتضوی، ۱۳۸۹: ۵۶).

دریدا بارها بر به تعویق افتادن، در راه آمدن بودن و تکامل‌پذیر بودن دمکراسی تأکید داشته، لکن هم‌زمان برای دمکراسی موردنظرش ویژگی‌هایی را نیز بیان کرده است. ویژگی اول رقابتی بودن دمکراسی است. در نگاه دریدا رقابت واقعی اتفاق نمی‌افتد مگر با آمدن و خوشامدگویی به دیگری. اگر یک سری انسان شبیه به هم وارد صحنه انتخابات شوند، رقابتی بین آن‌ها اتفاق نمی‌افتد «دمکراسی وقتی محقق می‌شود که دیگری همچون یک من پذیرفته شود. دریدا به دنبال چنین دمکراسی است. تأکید دریدا بر دیگری نشانه اهمیت عنصر رقابت

و ترجیح آن بر مشارکت در نظریه دمکراسی اوست» (آقا حسینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۶۳). ویژگی دیگر که به عقیده دریدا چالش بسیاری از دمکراسی‌ها است، مقوله جایگزینی دمکراتیک است. دریدا مخالف این است که مسئولیت‌ها به صورت چرخشی یا نوبتی بین چند فرد تقسیم شود. او از شیلی مثال می‌زند و تأکید می‌کند که تغییر یک فرد نشانه دمکراتیک شدن نیست. «زمانی که انتخاب‌کنندگان در شیلی به پینوشه رأی نه دادند، بسیاری فکر کردند که دمکراسی در شیلی احیاء شده است. ولی دمکراسی به یک شخص اختصاص ندارد و به وسیله یک شخص احیا نمی‌شود. در شیلی برنده‌ها مدعی بودند که نه به پینوشه یعنی آری به دمکراسی. مسئله و چالش بزرگ برای دمکراسی‌های نمایندگی و پارلمانی و شاید همه دمکراسی‌ها منطق چرخش و دور است. چرخش تا دور دیگر تا زمان دیگر و تا نوبت دیگر. ولی تغییر به صورت عمومی اهمیت دارد و باید همواره یک شیوه جایگزینی دمکراتیک وجود داشته باشد» (Derrida, 2005a:30, 31).

ویژگی بعدی تعهد همیشگی دمکراسی نسبت به آزادی بیان و بی سانسوری است که تحقق آن در گرو ارتباط دمکراسی با ادبیات است. «ادبیات ابداعی است مدرن، این ابداع در قراردادهای و نهادهایی ثبت شده که اساساً حق آن به گفتن هر چیزی را محفوظ می‌دارند. این چنین ادبیات تقدیرش را به یک بی سانسوری، به فضای آزاد دمکراتیک (آزادی مطبوعات، آزادی بیان و...) گره می‌زند. هیچ دمکراسی بدون ادبیات نیست» (دریدا، به نقل از روایل، ۱۳۹۵: ۱۳۹).

ویژگی بعدی دمکراسی، محافظت از آزادی‌های دمکراتیک است. در باور دریدا دمکراسی در هر شرایطی باید بتواند از آزادی‌های دمکراتیک محافظت کند، حتی اگر رهبران عوام فریب با درصد رأی بسیار بالا به دنبال نابودی این آزادی‌ها باشند. «رژیم‌های توتالیتر نازی و فاشیست نیز از طریق فرایندهای انتخاباتی رسمی و دمکراتیک به قدرت رسیدند؛ زیرا مردم عامی و توده‌ها (plebs) نیز بخشی از اجتماع هستند. ولی باید در اینجا یک پرسش بزرگ در مورد مشروعیت و قانونی بودن این رژیم‌ها و همچنین همه‌پرسی‌های عوام فریبانه به وسیله رهبران عوام فریب مطرح کرد. یک دمکراسی باید آزاد باشد و باید این

امکان را داشته باشد که برای حفاظت از آزادی‌های اساسی و دموکراتیک بر علیه افرادی که به دنبال از بین بردن آن هستند، اعمال قدرت کند. کسانی که به نام دموکراسی به دنبال نابودی آزادی‌های دموکراتیک هستند و رأی اکثریت را هم در اختیار دارند. وقتی از اکثریت عددی اطمینان حاصل شود بدترین دشمنان آزادی‌های دموکراتیک می‌توانند با یک شبیه‌سازی خود را به عنوان دمکرات‌های سرسخت معرفی کنند» (Derrida, 2005a:33-34).

ویژگی بعدی آزادباش یا همان حق تردید و به چالش کشیدن مقولات گوناگون و مخالفت با هر جزمیتی است. «آزادباش به لحاظ سیاسی همراه است با حق نامحدود پرسیدن هر سؤالی، حق تردید در هر جزمیتی، حق تجزیه و تحلیل هر پیش فرضی حتی پیش فرض‌های اخلاق یا سیاست» (رویل، ۱۳۹۵: ۸۱). «در متن کار دریدا آزادباش بافهمی از دموکراسی پیوند دارد» (رویل، ۱۳۹۵: ۶۳).

ویژگی بعدی دموکراسی این است که همواره از محدودیت‌ها عبور می‌کند. محدودیت‌هایی که همیشه در تضاد با عدالت هستند. «دموکراسی فراتر از همه محدودیت‌ها است که به چند نمونه از بین موارد فراوان اشاره می‌شود. گسترش حق رأی برای زنان، کودکان و خارجی‌ها. آزادی مطبوعات، نابرابری‌های اجتماعی در سرتاسر جهان، حق کار کردن و هر تعداد حقوق دیگر. چنین محدودیت‌هایی همیشه در تضاد با عدالت است» (Derrida, 2005a:38, 39).

ویژگی دیگر که توضیح درباره آن چندان هم آسان نیست مقوله خود ایمنی بخشی دموکراسی (autoimmune) است. از نظر دریدا دموکراسی خود ایمنی‌بخش است و می‌تواند در برابر دشمنانش برای خود ایمنی ایجاد کند. لکن این ایمنی با بیرون راندن دشمنان دموکراسی یا به قول دریدا، دشمنان قسم‌خورده دموکراسی (sworn enemies of democracy) ایجاد نمی‌شود بلکه با آوردن آنان به درون دموکراسی ایجاد می‌گردد. «از نظر مکانی و برای ایمنی، بهتر است که دموکراسی دشمنانش را به جای دیگری مشایعت کند که در آنجا نیز از ورودشان ممانعت شود. این کار برای حفاظت درونی از دموکراسی انجام می‌شود؛ یعنی حفاظت از درون به وسیله اخراج، رد و بیرون راندن دشمنان داخلی دموکراسی. برای مثال می‌توان دشمنان قسم‌خورده دموکراسی را از پای صندوق رأی به خانه بازگرداند یا

آن‌ها را از فضای عمومی دور کرد. حتی می‌توان آن‌ها را از قلمرو ملی خارج کرد. می‌توان آزادی بیان یا دیگر آزادی‌ها را از آنان گرفت یا آن‌ها را از فرایند انتخابات و حضور در انتخابات منع کرد؛ اما با وجود خود ایمنی، این موارد غیرقابل تصمیم‌گیری است. در واقع در اینجا یک پیوند میان خود ایمنی و تصمیم ناپذیری ایجاد می‌شود» (Derrida, 2005a:35, 36).

در باور دریدا حتی اگر دشمنان قسم خورده دمکراسی از طریق فرایند دمکراتیک وارد شده و پیروز گردند، این مسئله در نهایت به ضرر دمکراسی نبوده و باعث تقویت دمکراسی می‌شود. شاید مثال واکسن در اینجا کمک‌کننده باشد. زمانی که انسان واکسن تزریق می‌کند یک ویروس ضعیف شده را وارد بدن خود می‌کند، ولی در نهایت همین ویروس موجب ایمنی و تقویت بیشتر می‌شود.

با وجود همه موارد گفته شده دمکراسی باز هم ناکامل بوده و نیاز به تکامل دارد و برای تکامل باید همواره در انتظار آینده بماند. همین مسئله است که دمکراسی به شکل تکامل یافته را غیرقابل عرضه ساخته است. «دمکراسی همچنان باید بیاید. این جوهر دمکراسی است و همواره به همین شکل باقی خواهد ماند. دمکراسی نه تنها به شکل نامعلومی تکامل پذیر و ناکافی باقی خواهد ماند، بلکه به دلیل آنکه به زمان وعده تعلق دارد، همواره و در همه زمان‌ها، در راه آمدن باقی خواهد ماند. حتی زمانی که دمکراسی وجود دارد، به هیچ وجه وجود ندارد. دمکراسی هرگز حاضر نیست. هیچ گاه هویدا نخواهد شد. در واقع بن‌مایه و مضمون مفهوم دمکراسی به صورتی است که آن را برای همیشه غیرقابل عرضه ساخته است» (Derrida, 2005b: 306).

نتیجه‌گیری

در مجموع به نظر می‌رسد در پاساساختارگرایی مؤلفه‌هایی وجود دارد که استفاده از آن‌ها جامعه را در مسیر عبور از اقتدارگرایی قرار خواهد داد. مؤلفه‌هایی مانند مخالفت با کلیت بخشی و توجه به تفاوت‌ها. لزوم تغییر در شیوه‌های حکومت با توجه به اقتضائات زمان. توجه به مقوله تکامل‌پذیری و کنار گذاشتن فرض بی‌عیب و نقص بودن یک حکومت. توجه به

وجود روایت‌ها و بازی‌های زبانی متفاوت و از بین بردن انحصار در وسایل ارتباط جمعی و رسانه. توجه به یگانه نبودن حقیقت و اینکه حقیقت تنها در یک روایت وجود دارد. پذیرش وجود برداشت‌های متفاوت در مواجهه با پدیده‌های گوناگون و احترام به آن‌ها. توجه به آزادی بیان. فاصله‌گیری هرچه بیشتر از تمرکز قدرت و حرکت در مسیر تمرکززدایی. مخالفت با تثبیت معنایی و باز گذاشتن همیشگی راه برای ارائه تعاریف و معانی جدید. باز گذاشتن مسیر نقد و گفتگو. توجه به شیوه‌های صحبت کردن مسئولان با مردم و به زبان مردم حرف زدن، از موضع برابر حرف زدن و توجه به اقناع به جای اجبار. توجه به وجود علایق و سلیقه‌های گوناگون در جامعه و احترام به آن‌ها و در نظر گرفتن همیشگی این نکته که انسان‌ها در تفاوت‌ها هویت و معنا می‌یابند و نه در شباهت و یکسانی.

در مورد حکومتی که با پسا ساختارگرایی نزدیکی بیشتری دارد، این گونه می‌توان گفت که به عقیده دریدا، دمکراسی آن گونه از حکومت است که با پسا ساختارگرایی نزدیکی بیشتری دارد. لکن دمکراسی مورد نظر دریدا با دمکراسی‌هایی که هم‌اکنون در برخی از کشورها برقرار است تفاوت‌های فراوانی دارد. دمکراسی مدنظر دریدا آن سوی تمام محدودیت‌ها است. رقابت‌پذیر بوده به دیگری خوش آمد می‌گوید. همواره از آزادی‌های اساسی و دمکراتیک حفاظت می‌کند. با ادبیات در ارتباط است. آزادباش درونش برقرار است. خود ایمنی بخش بوده و حتی دشمنان قسم خورده‌اش را از جامعه اخراج نمی‌کند. لکن مهم‌ترین ویژگی آن تکامل‌پذیر بودن و همیشه در راه آمدن بودن است.


تعارض منافع


تعارض منافع ندارد.


ORCID

Farhad badiee
alireza aghahosseini
Ali Alihosseini
Seyed Javad Emam
Jomeh Zadeh

 <http://orcid.org/0000-0002-8818-5622>

 <http://orcid.org/0000-0001-5382-7157>

 <http://orcid.org/0000-0002-9951-5017>

 <http://orcid.org/0000-0000-0000-0000>



منابع

- آقا‌حسینی، علیرضا و علی حسینی، علی و دیگران (۱۳۹۶). ژاک دریدا، شالوده شکنی و دمکراسی. فصلنامه دانش سیاسی. سال ۱۳، شماره ۱. ۱۷۰-۱۵۱.
- بارت، رولان (۱۳۸۴). امپراتوری نشانه‌ها. ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶). پسا‌ساختارگرایی و روش. فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی. سال ۱۳، شماره ۵۰. ۴۴-۷۰.
- چامسکی، نوام (۱۳۸۲). زبان‌شناسی دکارتی. ترجمه احمد طاهریان، تهران: هرمس.
- چپمن، شیوان (۱۳۸۴). از فلسفه به زبان‌شناسی. ترجمه حسین صافی، تهران: گام نو.
- دریدا، ژاک (۱۳۹۶). درباره گراماتولوژی. ترجمه مهدی پارسا، تهران: شوندا.
- دریدا، ژاک (۱۳۸۱). مواضع. ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
- دریدا، ژاک و دیگران (۱۳۸۴). سرگشتگی نشانه‌ها. ترجمه مانی حقیقی، تهران: مرکز.
- راش، مایکل (۱۳۹۰). جامعه و سیاست. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- رویل، نیکلاس (۱۳۹۵). ژاک دریدا. ترجمه پویا ایمانی، تهران: مرکز.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۹۵). دوره زبان‌شناسی عمومی. ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.
- شاقول، یوسف و مرتضوی رحمان (۱۳۸۹). دریدا و دمکراسی. فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر. سال اول، شماره دوم. ۶۳-۴۷.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۰). از زبان‌شناسی به ادبیات. تهران: سوره مهر.
- عالم، عبدالرحمن و مصطفی انصافی (۱۳۹۷). بازشناسی گذار ساختارگرایی به پسا‌ساختارگرایی. فصلنامه سیاست. دوره ۴۸، شماره ۱. ۵۹-۷۶.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۹). بنیادهای علم سیاست. تهران: نی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۹). ایران روح یک جهان بی‌روح. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، تهران: نی.
- فتح‌زاده، حسن (۱۳۹۶). هنر بدون متافیزیک: خوانشی پسا‌ساختارگرایانه از هنر. دو فصلنامه تأملات فلسفی. سال ۷، شماره ۱۹. ۳۷-۵۸.
- مک کین، ماری (۱۳۸۴). ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی. ترجمه ایرج قانونی، تهران: نی.
- نوریس، کریستوفر (۱۳۸۵). شالوده شکنی. ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۴). برگه‌ها. ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰). پژوهش‌های فلسفی. ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۹). *در باب یقین*. ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.
ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۵). *کتاب‌های آبی و تفهوه‌ای*. ترجمه ایرج قانونی، تهران: نی.

References

- Bagiu, L (2009). *Writing in Deconstruction vs Speech in Structuralism (Jacques Derrida Vs Ferdinand de Saussure)*. Transilvania, Vol8, 79-87.
- Derrida, J (2006). *Specters of Marx, The State of the Debt, The Work of Mourning and the new International*. Trans by Peggy Kamuf, New York and London: Routledge
- Derrida, J (2005a). *Rogues, Two Essay on Reason*. Trans by Anne Brault and Michael Naas. California: Stanford University Press.
- Derrida, J (2005b). *The Politics of Friendship*. Trans by George Collins, London: Verso.
- Derrida, J (2003). *Philosophy in a Time of Terror*. Chicago and London: university of Chicago press.
- Deodato, J (2010). *Deconstructing the library with Jacques Derrida*. University of New Jersey, Vol7, 75-87.
- Ghosh, S (2016). *Ferdinand de Saussure and Development of Structuralism*. International Journal of Sociology and Anthropology, 1(1), 59-64.
- Jacquette, D (2015). *Later Wittgenstein on the Invention of Games*. Linguistic and Philosophical Investigations, Vol 14, 19-38.
- Roseman, P, W (2013). *Poststructuralism*. Ethics and Philosophy, Vol3
- Williams, j (2005). *Understanding Poststructuralism*. London: Acumen

References [in Persian]

- Agha Hosseini, Alireza and Ali Hosseini, Ali et al. (2016). Jacques Derrida, Deconstruction and Democracy. *Political Science Quarterly*. Year 13, number 1. 151-170. [in Persian]
- Alam, Abdul Rahman and Mustafa Ensafi (2017). Recognizing the transition from structuralism to post-structuralism. *Politics Quarterly*. Period 48, number 1. 59-76. [in Persian]
- Alam, Abdul Rahman (2010). *Foundations of political science*. Tehran: Ney. [in Persian]
- Barrett, Rolan (2004). *The Empire of Signs*. Translated by Nasser Fakuhi, Tehran: Ney. [in Persian]
- Chomsky, Noam (2012). *Cartesian Linguistics*. Translation by Ahmad Taherian, Tehran: Hermes. [in Persian]
- Chapman, Shivan (2005). *From Philosophy to Linguistics*. Translated by Hossein Safi, Tehran: Gam-e No. [in Persian]
- Derrida, Jacques (2016). *Of Grammatology*. Translated by Mehdi Parsa, Tehran: Shund. [in Persian]
- Derrida, Jacques (2002). *Positions*. Translation of Payam Yazdanjo, Tehran: Markaz. [in Persian]

- Derrida, Jacques and et al. (2005). *The Aporia of Signs*. Translated by Mani Haghighi, Tehran: Markaz. [in Persian]
- Foucault, Michel (2000). *Iran: The Spirit of a World Without Spirit*. Translated by Nikou Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehran: Ney. [in Persian]
- Fathzadeh, Hassan (2016). Art without metaphysics: a post-structuralist reading of art. *Two Quarterly Philosophical Reflections. Year 7. Number 19*. 37-58. [in Persian]
- McCain, Marie (2004). *Wittgenstein and The Philosophical Investigations*. Translation by Iraj Ghanouni, Tehran: Ney. [in Persian]
- Norris, Christopher (2006). *Deconstruction*. Translation of Payam Yazdanjo, Tehran: Markaz. [in Persian]
- Rush, Michael (1390). *Society and politics*. Translated by Manouchehr Sabouri, Tehran: Samt. [in Persian]
- Royle, Nicholas (2015). Jacques Derrida. Pouya Imani translation, Tehran: Markaz. [in Persian]
- Saussure, Ferdinand (2015). *Course in General Linguistics*. Translation by Kouros Safavi, Tehran: Hermes. [in Persian]
- Shaghoor, Yousef and Mortazavi Rahman (2009). Derrida and Democracy. *Contemporary Political Essays Quarterly. Year 1, Number 2*. 47-63. [in Persian]
- Safavi, Kouros (2010). *From Linguistics to Literature*. Tehran: Sureh-ye Mehr. [in Persian]
- Tajik, Mohammad Reza (2006). Poststructuralism and Methodology. *Humanities Methodology Quarterly. Year 13. Number 50*. 44-70. [in Persian]
- Wittgenstein, Ludwig (2005). *Zettel*. Translation by Malek Hosseini, Tehran: Hermes. [in Persian]
- Wittgenstein, Ludwig (2001). *Philosophical Investigations*. Translated by Fereydoun Fatemi, Tehran: Markaz. [in Persian]
- Wittgenstein, Ludwig (2000). *On Certainty*. Translation by Malek Hosseini, Tehran: Hermes. [in Persian]
- Wittgenstein, Ludwig (2006). *Blue and brown books*. Translation by Iraj Ghanouni, Tehran: Ney. [in Persian]

استناد به این مقاله: بدیعی، فرهاد، آقا حسینی، علیرضا، علی، حسینی علی، امام جمعه زاده، سید جواد. (۱۴۰۱).
پس‌اساختارگرایی: عبور از اقتدارگرایی، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۸(۷۲)، ۵۵-۹۰.

DOI: 10.22054/WPH.2023.64464.2029



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.